

پاتنم، برون‌گرایی معنایی، و استدلال مدل‌تئوریتیک

حامد قدیری*

محمد سعیدی مهر**

چکیده

هیلاری پاتنم (۱۹۲۶-۲۰۱۶)، فیلسوف برجسته تحلیلی، در بخش مهمی از دوران طولانی تفلسفش به این سؤال می‌پردازد که «ذهن و زبان چگونه به جهان خارج چنگ می‌زنند؟». در مقام پاسخ به این سؤال، در حوزه سمنتیک، برون‌گرایی معنایی را طرح می‌کند و در حوزه متافیزیک و انتولوژی، علیه رئالیسم متافیزیکی به پا می‌خیزد و دو استدلال ارائه می‌کند که یکی از آنها استدلال مدل‌تئوریتیک است. در این مقاله نشان خواهیم داد که هرچند استدلال پاتنم به سود برون‌گرایی معنایی و استدلال مدل‌تئوریتیک او علیه رئالیسم متافیزیکی به لحاظ ظاهری ساختار و صورت‌بندی متفاوتی دارند، اما در واقع اندیشه واحدی از هر دوی آنها پشتیبانی می‌کند. برای این منظور، پس از گزارش هریک از این استدلال‌ها، صورت‌بندی تازه‌ای از آنها ارائه می‌شود. سپس برپایه وجوه اشتراک این دو استدلال اندیشه پشتیبان آن دو معرفی خواهد شد. طبق این اندیشه پشتیبان، انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج منجر به نامتعین شدن رابطه‌ای ارجاعی میان آنها می‌شود، اما بنابر درک متعارف، این رابطه متعین است؛ پس ذهن و جهان خارج منفک از یکدیگر نیستند؛ به عبارت دیگر، در هم تنیده‌اند.

کلیدواژه‌ها: هیلاری پاتنم، برون‌گرایی معنایی، استدلال مدل‌تئوریتیک، رئالیسم متافیزیکی، رئالیسم درونی، عدم تعین ارجاع.

* دکترای فلسفه، گرایش منطق، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، hamed0ghadiri@gmail.com

** استاد گروه فلسفه و حکمت، دانشگاه تربیت مدرس، saeedimehr@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۰۴

۱. مقدمه و طرح مسئله

به اعتقاد هیلاری پاتنم (۱۹۲۶-۲۰۱۶)، فلسفه تحلیلی حول محور سؤال از رابطه ذهن و جهان خارج شکل گرفته است. خود او نیز در بخش مهمی از دوران طولانی تفلسفش به این سؤال می‌پردازد که «ذهن و زبان چگونه به جهان خارج چنگ می‌زنند؟» (Putnam and Conant 1992: 92). پاتنم در مقام پاسخ به این سؤال نظریه‌های مختلفی را در حوزه‌های مختلف پروراند؛ حتی کار تا آن‌جا پیش می‌رفت که گاه اردوگاه خود را به کلی تغییر می‌داد و مدافع نظریه‌ای می‌شد که پیش‌تر به آن حمله می‌کرد.

برون‌گرایی معنایی (semantic externalism) و رئالیسم درونی (internal realism) یا درون‌گرایی متافیزیکی دو نمونه از دیدگاه‌های مختلف اوست که به نوعی با سؤال یادشده در ارتباط‌اند. برون‌گرایی معنایی موضعی است که پاتنم اواسط دهه هفتاد میلادی و با مقاله مشهور «معنای معنا» (1975)، آن را طرح کرد. ایده محوری برون‌گرایی معنایی آن است که معنا صرفاً در «سر» نیست. اگر «ذهن» را به شیوه متعارف بفهمیم، مفاد این ادعا آن است که معنا امری صرفاً ذهنی نیست و محیط خارجی در تعیین معنای یک واژه دخیل است. رئالیسم درونی نیز موضعی بود که اواخر دهه هفتاد تا اوایل دهه نود میلادی به آن دل بسته بود. در واقع رئالیسم درونی پاسخ صریح پاتنم به مسئله ذهن و جهان خارج بود. از نظر پاتنم، دو پاسخ ریشه‌دار به این مسئله وجود دارد: (۱) رئالیسم متافیزیکی که جهان خارج را مستقل از ذهن و دارای ساختار یگانه فی‌نفسه می‌داند و ذهن را آینه‌ای در برابر چنین جهانی می‌انگارد؛ (۲) نسبی‌گرایی که اصالت را به ذهن می‌دهد و چیزی ورای توافقات و قراردادهای ذهن و امور مشابه آن (مانند جامعه، فرهنگ، و تاریخ) قائل نیست. پاتنم معتقد بود که هر دو دیدگاه با بحران‌هایی مواجه‌اند. استدلال مدل‌تئوریتیک (model-theoretic argument) یکی از استدلال‌هایی است که پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی طرح می‌کند تا معضلات آن را آشکار کند.

اما ظاهر امر بر این است که استدلال پاتنم به نفع برون‌گرایی معنایی (در حوزه سمتیک و معناشناسی) و استدلال مدل‌تئوریتیک او علیه رئالیسم متافیزیکی (در حوزه انتولوژی و متافیزیک)، هر چند روابطی با یک‌دیگر دارند، به لحاظ صورت و ساختار استدلال کاملاً مجزا از یک‌دیگرند.

در این مقاله نشان خواهیم داد که این دو استدلال، با وجود اختلافات متعدد در صورت و ساختارشان، از جانب یک اندیشه واحد پشتیبانی می‌شوند. به این منظور، ابتدا هریک از این

استدلال‌ها را گزارش و سپس برپایه جزئیات ارائه‌شده این استدلال‌ها را صورت‌بندی می‌کنم. مقدمات این صورت‌بندی‌ها از ادعاهای پاتنم استخراج شده‌اند، اما خود او صریحاً به هیچ‌یک از این صورت‌بندی‌ها اشاره نکرده است. پس از معرفی این صورت‌بندی‌ها، وجوه مشترک میان آن‌ها را بررسی خواهیم کرد و نهایتاً، برپایه این وجوه اشتراک و شباهت ساختاری این دو استدلال، اندیشه پشتمیان آن دو را معرفی می‌کنم. این اندیشه پشتمیان به ما کمک خواهد کرد که هندسه فکری پاتنم در حمله به درون‌گرایی معنایی و رئالیسم متافیزیکی و به‌طور کلی کیفیت پاسخ او به مسئله ذهن و جهان خارج را دریابیم.

۲. استدلال پاتنم به سود برون‌گرایی معنایی

۱.۲ انگیزه پاتنم در طرح برون‌گرایی معنایی

پاتنم در مقاله «معنای معنا» دیدگاهی را معرفی می‌کند که به «برون‌گرایی معنایی» مشهور است. انگیزه اصلی پاتنم در نگارش این مقاله مقابله با کسانی است که معتقدند، با پیشرفت علم و تغییر آرام شبکه باور، معنا و مرجع واژگان زبانی نیز تغییر می‌کنند (Floyd 2005)، اما چرا پاتنم با این دیدگاه مخالف است؟ خلاصه ادعای پاتنم آن است که چنین دیدگاهی متضمن نوعی قیاس‌ناپذیری (incommensurability) است و این نوع قیاس‌ناپذیری به نتایجی مردود و غیرقابل قبول منتهی می‌شود. اما تفصیل ادعای او:

آموزه قیاس‌ناپذیری آموزه‌ای است که طبق آن واژه‌های به‌کاررفته در فرهنگی دیگر (مثلاً استعمال واژه «دما» توسط دانشمندان قرن هفدهم) نمی‌توانند همان معنا و مرجعی را داشته باشند که واژه‌ها و اظهارات ما دارند [مراد از «ما» در این عبارت کسانی است که در قرن بیستم می‌زیند، با علم سروکار دارند و به‌علت باورهای تازه‌شان درباره دما و گرما و ... فهم متفاوتی از «دما» دارند]. همان‌گونه که کوهن اظهار می‌کند، دانشمندانی که پارادایم‌های متفاوتی دارند در جهان‌های متفاوتی زندگی می‌کنند. واژه «الکترون» وقتی از سوی دانشمندی در حدود سال ۱۹۰۰ به کار می‌رفت به شیئی در یک «جهان» اشاره می‌کرد و وقتی امروزه از سوی دانشمندی به کار می‌رود، به شیئی در «جهان»ی متفاوت ارجاع می‌دهد. اگر این آموزه واقعاً درست می‌بود، ما نمی‌توانستیم زبان‌های دیگر و حتی دوره‌های پیشین زبان خودمان را ترجمه کنیم و اگر نمی‌توانستیم آوای موجودات زنده را تعبیر کنیم، پس هیچ مبنایی نداشتیم که آن‌ها را متفکر، گوینده، و یا حتی فرد انسانی در نظر بگیریم (Putnam 1981c: 114).

همین نتیجه از منظر پاتنم پذیرفتنی نیست. بنابراین، پاتنم می‌کوشد رویکرد تازه‌ای به معنا بدهد که طبق آن، وقتی ما و فردی متعلق به دو سه قرن قبل از واژگانی مانند «آب» و «دما» استفاده می‌کنیم، معناهای یکسانی از این واژگان مدنظر باشد، هرچند فهم ما از این واژگان متفاوت باشد.^۱

حال که تاحدودی با انگیزه پاتنم برای طرح «برون‌گرایی معنایی» آشنا شدیم، می‌توانیم به سراغ استدلالی برویم که به سود این موضع ارائه می‌کند.

۲.۲ معنا صرفاً در ذهن نیست

مقاله «معنای معنا» حاوی ادعاهای گوناگونی است؛ اما در یک نگاه کلی دو ادعای اصلی آن عبارت‌اند از: (۱) ادعای سلبی که طبق آن این‌طور نیست که معنا صرفاً در «سر» باشد؛ (۲) ادعای ایجابی که در آن پاتنم دنباله‌ای از اجزای معنا را معرفی می‌کند. در این‌جا فقط ادعای سلبی پاتنم به بحث ما مرتبط است. بنابراین، در این مقاله صرفاً استدلال پاتنم به نفع این ادعا را بررسی می‌کنم.

پاتنم معتقد است که دیدگاه‌های متعارف درباره معنا دو ایده رایج را می‌پذیرند:

(۱) فراچنگ آوردن (grasping) معنای یک واژه عبارت است از «بودن در یک وضعیت روان‌شناختی خاص»؛^۲

(۲) معنای یک واژه مصداق آن واژه را متعین می‌کند.

طبق (۱) معنا امری صرفاً ذهنی است.^۳ از نظر پاتنم، سنتاً مفهوم امری ذهنی و معنا از جنس مفهوم تلقی می‌شود؛ بنابراین دیدگاه‌های متعارف معنا را امری صرفاً ذهنی می‌دانند. مدعای پاتنم آن است که این دو ایده با یکدیگر ناسازگارند. پس برعهده اوست که اولاً استدلالی برای ناسازگاری این دو ارائه کند و ثانیاً راه‌حل خود برای رفع این ناسازگاری را پیشنهاد دهد.

پاتنم برای نشان‌دادن ناسازگاری آن‌ها قصه خیالی معروفش، یعنی ماجرای دوقلوی زمین، را طرح می‌کند. فرض کنیم دوقلوی زمین سیاره‌ای است که از همه نظر شبیه زمین است، با این تفاوت که در آن فرمول شیمیایی «آب»، به جای H_2O ، XYZ است. اما تمام ویژگی‌های ظاهری «آب دوقلوی زمین» مشابه ویژگی‌های «آب زمین» است. در دوقلوی زمین، اقیانوس‌ها با XYZ پر شده است؛ XYZ تشنگی را رفع می‌کند؛ XYZ بی‌رنگ و بی‌بو و بی‌مزه است؛ و هنگام باران XYZ می‌بارد. حتی اگر کسی از زمین به دوقلوی زمین سفر

کند، نمی‌تواند براساس ویژگی‌های ظاهری تشخیص دهد که آنچه می‌بیند H_2O است یا XYZ. زبان رایج در هر دو سیاره نیز یکسان است، با این تفاوت که در زمین واژه «آب» برای اشاره به H_2O به کار می‌رود، اما در دوقلوی زمین برای اشاره به XYZ. حالا اُسکار و تُسکار را فرض کنیم که اولی ساکن زمین است و دومی ساکن دوقلوی زمین. اُسکار به لیوانی از H_2O می‌نگرد و تُسکار به لیوانی از XYZ. هر دو این جمله را به زبان می‌آورند: «لیوان پر از آب است». بنابر فرض شباهت همهٔ امور می‌توانیم نتیجه بگیریم:

اُسکار و تُسکار در وضعیت‌های روان‌شناختی یکسانی قرار دارند؛ بنابراین، طبق (۱) هر دو معنای یکسانی از «آب» در نظر دارند؛ پس طبق (۲) مصداق «آب» در جملات اُسکار و تُسکار یکسان است. اما طبق فرض، مصداق موردنظر اُسکار H_2O است و مصداق موردنظر تُسکار XYZ. پس کنارهم‌نشستن (۱) و (۲) ما را به این تناقض رساند که از یک طرف مصداق موردنظر آن دو را یکسان بدانیم و از سوی دیگر، متفاوت. بنابراین، (۱) و (۲) ناسازگارند.

اما راه‌حل پاتنم برای حل این ناسازگاری چیست؟ پاتنم کار خود را این‌گونه معرفی می‌کند: بازسازی عقلانی مفهوم «معنا»، به گونه‌ای که به نحوهٔ سخن‌گفتن معمولی ما دربارهٔ آن وفادار باشد (Putnam 1992b: 349) همان‌طور که در بخش بعد به تفصیل نشان خواهم داد، پاتنم اهمیت زیادی برای درک متعارف قائل است. از نظر او، درک متعارف اقتضا دارد که معنا مصداق را متعین می‌کند. پس در مقام حل این ناسازگاری باید (۲) را بپذیریم و (۱) را کنار بگذاریم. در نتیجه، «معنا صرفاً در سر نیست». ^۴ از این استدلال به دست می‌آید که معنای واژه‌ها برپایهٔ مؤلفه‌ای «بیرون از سر» متعین می‌شود. به عبارت دیگر، محیط پیرامون کاربر است که معنای یک واژه را متعین می‌کند؛ و این همان ایدهٔ اصلی «برون‌گرایی معنایی» است. بنابراین معنای واژه «آب» در زمین با معنای واژه «آب» در دوقلوی زمین متفاوت است، حتی اگر وضعیت‌های روان‌شناختی اُسکار و تُسکار یکسان باشد.

تا این جا دربارهٔ «بیرونی» بودن معنا سخن گفتیم. اما پاتنم پا را از این فراتر می‌گذارد و معتقد است: «من ترجیح می‌دهم ذهن را سیستمی از توانایی‌های درگیر — با — شیء — و — کیفیت بدانم. طبق این برداشت، نه تنها مطابق آنچه در مقالهٔ «معنای معنا» گفته‌ام معنا صرفاً در سر نیست، بلکه ... ذهن‌های ما نیز صرفاً در سرهایمان نیست» (Putnam 1995: 282). از نظر او، ماجرای دوقلوی زمین و استدلال یادشده نشان می‌دهد که مرز قاطعی که سنتاً میان ذهن و جهان خارج رسم می‌شد باید از بین برود (Heil 2001: 401-402).

۳.۲ صورت بندی استدلال (۱)

حال، با تکیه بر آنچه در بالا گفته شد، می توان استدلال پاتنم به نفع برون گرایی معنایی را به شکل زیر صورت بندی کرد:

استدلال (۱):

مقدمه نخست: اگر معنا امری صرفاً ذهنی باشد، آن گاه معنای یک واژه نمی تواند مصداق آن واژه را متعین کند؛
مقدمه دوم: اما معنای یک واژه می تواند مصداق آن واژه را متعین کند؛
∴ معنا امری صرفاً ذهنی نیست.

دلیل و توجیه مقدمه نخست همان استدلالی است که بر پایه ماجرای دوقلوی زمین طرح شد. بنابر نظر پاتنم، «معنا امری صرفاً ذهنی است» و «معنای یک واژه مصداق آن را متعین می کند» منجر به تناقض می شود و این دو ناسازگارند. بنابراین، از ناسازگاری آنها برمی آید که پذیرش یکی مستلزم نفی دیگری است. پس می توان از «ذهنی بودن معنا» به «ناتوانی آن در تعیین بخشی به مصادیق واژه» رسید.

توجیه مقدمه دوم نیز از درک متعارف بشری برمی آید. همان طور که گفته شد، پاتنم اعتبار زیادی برای درک متعارف قائل است و به حکم درک متعارف بشری، معتقد است که معنا تعیین بخش است.

در این بخش، اندیشه پاتنم در حوزه معنا و استدلال او به سود برون گرایی معنایی توضیح داده شد. نهایتاً این استدلال را در قالب استدلال (۱) صورت بندی کردم. در ادامه به سراغ اندیشه پاتنم در حوزه متافیزیکی و مشخصاً انتقادهای او علیه رئالیسم متافیزیکی خواهیم رفت.

۳. استدلال پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی

۱.۳ انگیزه پاتنم در نقد رئالیسم متافیزیکی

حمله به رئالیسم متافیزیکی یکی از محوری ترین موضوعات در اندیشه پاتنم است که در بازه اواخر دهه هفتاد میلادی تا اوایل دهه نود میلادی پررنگ تر دنبال شده است. اما پیش از بحث درباره استدلال پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی باید محل نزاع را مشخص کنیم و حدود و ثغور رئالیسم متافیزیکی را بشناسیم.

به‌لحاظ تاریخی، پاتنم نخستین‌بار در مقاله معروف «رنالیسم و خرد» حرف از رنالیسم متافیزیکی را به‌میان کشیده است (Putnam 1977) و بعدتر صورت‌بندی شسته‌رفته‌تری از آن ارائه کرده است که طبق آن رنالیسم متافیزیکی آمیزه‌ای از این سه مؤلفه است:

۱. جهان از کلیت ثابتی از اشیای مستقل از ذهن تشکیل شده است؛

۲. دقیقاً یک توصیف صادق و کامل از «نحوه بودن جهان» وجود دارد؛

۳. صدق با نوعی مطابقت مرتبط است (Putnam 1992a).^۵

از این مؤلفه‌ها برمی‌آید که ظاهراً رنالیسم متافیزیکی تا حد زیادی با درک متعارف ما درباره رنالیسم و جهان خارج و رابطه ما با چنین جهانی هماهنگ است. اما پاتنم ماجرای را تعریف می‌کند تا از باب کنایه رنالیست متافیزیکی را در جایگاه فردی فریب‌کار بنشانند که وعده ارائه تصویری عرفی از جهان می‌دهد، اما خلف وعده می‌کند.

رنالیسم متافیزیکی مرا یاد شخصیت فریب‌کار در قصه‌های قدیمی می‌اندازد. در قصه‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی، شخصیت فریب‌کار وعده‌های مختلفی به دخترک معصوم قصه می‌داد، اما وقتی موعدش می‌رسید، نمی‌توانست به وعده‌ش وفا کند. در ماجرای ما، رنالیست متافیزیکی (یعنی همان شخص فریب‌کار) به درک متعارف ما (یعنی همان دخترک معصوم) وعده می‌دهد که او را از دست دشمنانش (یعنی ایدئالیست‌ها، کانتی‌ها و نوکاتی‌ها، پراگماتیست‌ها، و ...) نجات دهد، دشمنانی که می‌خواهند میز و صندلی‌های قدیمی درک متعارف را از بین ببرند. دخترک معصوم که عاقبت ماجرا را این‌چنین می‌بیند طبیعتاً تصمیم می‌گیرد با رنالیست‌های متافیزیکی مدافع درک متعارف همراه شود. اما بعد از مدتی رنالیسم یک‌باره خبر می‌دهد که آنچه دخترک معصوم به‌دست می‌آورد همان میز و صندلی‌های معمولی‌اش نیست. رنالیست علمی به او می‌گوید که درواقع فقط چیزهایی وجود دارند که «علم تام و کامل» معتقد است وجود دارند (Putnam 1987: 4).

اما علم تام و کامل به وجود چه چیزهایی معتقد است؟ فیزیک کشف کرده است که میز غالباً از فضاها‌ی خالی تشکیل شده است؛ یعنی فضاها‌ی خالی میان ذرات از فضایی که الکترون‌ها و سایر ذرات تشکیل‌دهنده میز و صندلی اشغال می‌کنند بسیار فراخ‌تر و وسیع‌تر است. پس از نظر چنین علمی میزها، آن‌گونه‌که ما خیال می‌کنیم، وجود ندارند و درک متعارف ما از اشیای مادی اطرافمان کاذب است. پس میز و صندلی عُرفی دود می‌شوند و به هوا می‌روند.

به وضوح می‌توانیم دغدغه پاتنم در قبال رئالیسم عرفی را لمس کنیم. مراد از رئالیسم عرفی موضعی است که وجود اشیای متعارف مثل میز و صندلی را می‌پذیرد. در واقع، از عبارات پیش‌گفته برمی‌آید که یکی از انگیزه‌های اصلی پاتنم برای حمله به رئالیسم متافیزیکی آن است که این نوع رئالیسم وجود اشیای عرفی مثل میز و صندلی را زیر سؤال می‌برد. اما باید توجه داشته باشیم که موضع پاتنم این نیست که همه‌جا باید درک عرفی و شهودهای رئالیستی‌مان را پاس بداریم. از نظر او، اگر پرداختن به فلسفه‌ای که شهودات اولیه و درک عرفی ما را زیر سؤال می‌برد ارزش چندانی ندارد، در مقابل پرداختن به فلسفه‌ای که «تمامی» شهودات اولیه و درک‌های عرفی ما را حفظ می‌کند نیز تلاشی بیهوده است. «از نظر من، وظیفه فیلسوف آن است که ببیند کدام یک از شهودهایمان را می‌توانیم حفظ کنیم و کدام یک را باید ... کنار بگذاریم» (ibid.: 28-29).

خلاصه می‌توان گفت که رئالیست متافیزیکی، به‌بهبانه حفظ شهودهایمان، ما را به خود جلب می‌کند؛ اما عاقبت شهودهایمان را نمی‌کند. پس پاتنم، که وظیفه فیلسوف را حفظ حداکثری شهودهای ما می‌داند، معتقد می‌شود که برای حفظ شهود و درک عرفی باید رئالیسم متافیزیکی را نقد کرد.

حال که انگیزه پاتنم از حمله به رئالیسم متافیزیکی را دریافتیم، می‌توانیم به سراغ استدلال او علیه رئالیسم متافیزیکی برویم.

۲.۳ استدلال مدل‌تئوریک

پاتنم دو استدلال علیه رئالیسم متافیزیکی ارائه می‌کند؛ یکی استدلال مدل‌تئوریک و دیگری استدلال مبتنی بر سناریوی مشهور به «مغز در خمیره». در این مقاله، صرفاً بر استدلال اول تمرکز می‌کنم و بحث را با آن پیش می‌برم.^۶ این استدلال دو فاز دارد:^۷

فاز اول: استدلال بر این که رئالیست متافیزیکی به رابطه‌ای متعین میان واژه و مرجع نیاز دارد؛ فاز دوم: استدلال بر این که چنین رابطه‌ی متعینی در رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست.

فاز اول: از نظر پاتنم، «مهم‌ترین پیامد رئالیسم متافیزیکی این است که صدق اساساً غیر معرفتی در نظر گرفته می‌شود؛ یعنی ممکن است ما مغزهایی در خمیره باشیم و یک نظریه‌ی ایدئال^۸ ... کاذب باشد.» (Putnam 1977). رابطه‌ی میان رئالیسم متافیزیکی و قول به احتمال کذب نظریه‌ی ایدئال آن قدر اکید و وثیق است که گروهی همین قول را یکی از مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی می‌شمارند (Button 2015: 10). بنابراین، نخستین مقدمه استدلال پاتنم چنین است:

۱. اگر رئالیسم متافیزیکی درست باشد، آن‌گاه ممکن است یک نظریه ایدئال نیز کاذب باشد.

از نظر پاتنم، امکان کذب یک نظریه ایدئال مستلزم وجود رابطه‌ای متعین میان واژه‌ها و مرجع آن‌هاست؛ زیرا اولین و مهم‌ترین شرط یک نظریه ایدئال «سازگار بودن» آن است. بنابراین وقتی از نظریه ایدئال سخن می‌گوییم، لاجرم آن را سازگار در نظر گرفته‌ایم. بنابر قضایای نظریه مدل، می‌توان برای هر نظریه سازگار تعبیری تحت یک مدل ارائه داد که طبق آن جملات آن نظریه صادق باشند. پس می‌توانیم هر نظریه ایدئال را به‌گونه‌ای تحت یک مدل تعبیر کنیم که همه جملاتش صادق باشد.

اما وقتی می‌گوییم ممکن است یک نظریه ایدئال، با وجود داشتن تعبیری تحت یک مدل، کاذب باشد، باید نتیجه بگیریم که صرف داشتن تعبیر تحت یک مدل برای صادق بودن یک نظریه کافی نیست. در عوض، باید گفت تعبیر مشخصی وجود دارد که صدق تنها وابسته به آن تعبیر است و هیچ‌یک از تعبیرهای غیر آن منجر به صدق نمی‌شوند. در هر تعبیر، رابطه مشخصی میان نظریه و مابه‌ازای آن نظریه (جهان خارج) برقرار می‌شود. اگر بپذیریم که صدق وابسته به تعبیر مشخصی است، در نتیجه باید قبول کنیم که رابطه میان نظریه و جهان خارج (یعنی رابطه ارجاع) متعین است. بدین ترتیب، مقدمه دوم به‌دست می‌آید:

۲. اگر ممکن است که یک نظریه ایدئال کاذب باشد، آن‌گاه باید رابطه ارجاع متعینی میان نظریه و جهان خارج وجود داشته باشد.

از (۱) و (۲) به‌راحتی می‌توانیم نتیجه بگیریم:

اگر رئالیسم متافیزیکی درست باشد، آن‌گاه باید رابطه ارجاع متعینی میان نظریه و جهان خارج وجود داشته باشد.

و این مطلوب ما در فاز اول استدلال پاتنم است.

فاز دوم: در این فاز، پاتنم نشان می‌دهد که رئالیسم متافیزیکی هیچ مستمسکی برای متعین کردن رابطه ارجاع در دست ندارد. به این منظور، پاتنم از رئالیست متافیزیکی می‌خواهد که به این مسئله پاسخ دهد: اگر بپذیریم که (بنابر مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی) قلمرو ذهن از جهان خارج جداست و جهان خارج مستقل از ذهن ما دارای ساختاری یگانه است، آن‌گاه چگونه واژه‌های زبانی و، به تبع آن، محتویات ذهنی ما رابطه‌ای متعین با مابه‌ازاهایشان در جهان خارج پیدا می‌کنند؟ به عبارت دیگر، چگونه رابطه ارجاع و مطابقت میان واژه‌های زبانی و محتویات ذهنی (از یک سو) و مابه‌ازاهای آن‌ها (از سوی دیگر) متعین می‌شود؟

سراسرترین پاسخ رئالیست متافیزیکی آن است که وضعیت ذهنی حاصل از نظریه به تنهایی می تواند مرجع واژگان را متعین کند. این پاسخ برآمده از همان سنتی است که پاتنم در برون گرایی معنایی خود نقد کرده است. در بخش پیشین گفته شد که، بنابر سنت موجود در عرصه معنا، دو ایده در کنار هم پذیرفته می شد: معنا امری صرفاً ذهنی است و معنای یک واژه مرجع و مصداق آن را متعین می کند. اما پاتنم با تکیه بر ماجرای دوقلوی زمین نشانمان داد که ممکن است اسکار و تسکار در وضعیت های روانی (یا «جهان های مفهومی / ذهنی» [notational worlds]) کاملاً یکسانی قرار داشته باشند، اما مرجع واژه هایشان متفاوت باشد. بنابراین «وضعیت ذهنی به خودی خود و در انفکاک از تمام موقعیت نمی تواند مرجع را متعین کند» (Putnam 1981a). به عبارت دیگر: «آنچه در سر مردمان می گذرد مرجع واژه ها را متعین نمی کند» (ibid.). بدین ترتیب، راه حل نخست رئالیست متافیزیکی ره به جایی نمی برد. مستمسک دوم رئالیست متافیزیکی آن است که دست به دامان «قیود عملی» و «قیود نظری» شود. قیود عملی بیان کننده آزمون هایی اند که برای سنجش صدق گزاره ها برپا می کنیم. مثلاً «جریان الکتریکی در این سیم جریان دارد»، اگر و تنها اگر «عقربه ولت متر حرکت کند» (ibid.). قیود نیز قیودی اند که در پذیرش یا رد یک نظریه اعمال می شوند؛ مثلاً، در مقام انتخاب میان چند نظریه مختلف، قیودی مانند سادگی، اقناع کنندگی، و ... را اعمال می کنیم (ibid.). رئالیست متافیزیکی با تمسک به این قیود می گوید:

الف) قیود نظری و عملی متعین می کنند که کدام جمله های زبان صادق اند؛ بنابراین، قیود نظری و عملی نظریه ایدئال صادق را به ما می دهند؛

ب) با شناخت گزاره های صادق زبان، می توانیم مرجع واژه های زبانی را مشخص کنیم. فرض کنیم نظر رئالیست متافیزیکی را بپذیریم که واقعاً قیود نظری و عملی می توانند جمله های صادق زبان را مشخص کنند؛ اما هم چنان مشکل به جاست:

حتی اگر قیودی را داشته باشیم که مشخص کنند طبیعت چگونه ارزش صدق تک تک جملات یک زبان در همه جهان های ممکن را متعین می کند، باز هم مرجع واژه ها نامتعین باقی می ماند. در واقع، می شود همه زبان را به شیوه های کاملاً متفاوتی تعبیر کرد، تعبیرهایی که هر کدام از آنها با پیش نیازهایی برای ارزش صدق هر جمله در هر جهان ممکن مشخص شده سازگارند. خلاصه، نه تنها این پاسخ رئالیست متافیزیکی کار نخواهد کرد، بلکه هیچ رویکردی که ارزش صدق همه جمله ها را متعین می کند نمی تواند مرجع واژه های زبانی را متعین کند، حتی اگر این رویکردها ارزش صدق همه جمله ها در همه جهان های ممکن را مشخص کرده باشند (ibid.).

در این جا پاتنم ادعای سنگینی کرده است. به زبان ساده‌تر، ادعای پاتنم چنین است: فرض کنیم L زبان ما، دارای n جمله $P_1, P_2, P_3, \dots, P_n$ است. هم‌چنین فرض کنیم که قیود نظری و عملی را آن‌قدر منقح کرده باشیم که دیگر دستمان آمده باشد که طبیعت چه ارزش صدقی به هریک از این جملات می‌دهد. فراتر از آن، حتی شرایط صدق این جملات را نیز می‌دانیم؛ یعنی می‌دانیم در جهان‌های ممکن دیگر نیز هریک از این جملات چه ارزش صدقی دارند. ادعای پاتنم این است که حتی با این حجم از دانسته‌ها باز هم نمی‌توانیم مرجع واژه‌های زبان L را متعین کنیم.

پاتنم برای این ادعای سنگینش از نظریه مدل استفاده می‌کند. او تقریر فنی استدلالش را صرفاً در متن مقاله فنی «مدل‌ها و واقعیت» و پیوست مقاله غیرفنی «مسئله‌ای در باب ارجاع» آورده و در متن مقاله دوم تلاش کرده است تا تقریری ساده از استدلال خود ارائه دهد. این تقریر ساده‌تر جزئیات استدلال اصلی را ندارد و نهایتاً فقط به ما نشان می‌دهد که استدلال اصلی چطور پیش می‌رود؛ در واقع صرفاً شمه‌ای از استدلال اصلی است. اما در این جا همان تقریر ساده غیرفنی برای اهداف ما کفایت می‌کند. اما تقریر استدلال؛ جمله زیر را در نظر بگیرید:

۱. گربه روی پادری است.

شرایط صدق این جمله چیست؟ این جمله در جهان‌های ممکن صادق است که در آن‌ها دست‌کم یک گربه روی دست‌کم یک پادری نشسته باشد و در آن جهان «گربه» به گربه دلالت کند و «پادری» به پادری. می‌دانیم که در هر جهان ممکنی که بگردیم، یک و تنها یکی از وضعیت‌های زیر برقرار است:

الف) گربه‌ای روی پادری‌ای است و گیلاسی روی درختی است؛

ب) گربه‌ای روی پادری‌ای است و روی هیچ درختی گیلاس نیست؛

ج) وضعیتی غیر از دو وضعیت یادشده.

حالا کمی تغییر در جمله اصلی مان بدهیم و جمله زیر را بسازیم:

۲. گربه* روی پادری* است.

حال می‌توانیم دربارهٔ ویژگی «گربه*بودن» و «پادری*بودن» صحبت کنیم. ما این دو را برحسب وضعیت‌های (الف)، (ب)، و (ج) چنین تعریف می‌کنیم:

تعریف گربه*: x یک گربه* است، اگر و تنها اگر وضعیت (الف) برقرار باشد و x یک گیلاس باشد، یا وضعیت (ب) برقرار باشد و x یک گربه باشد، یا وضعیت (ج) برقرار باشد و x یک گیلاس باشد.

تعریف پادری*: x یک پادری* است، اگر و تنها اگر وضعیت (الف) برقرار باشد و x یک درخت باشد، یا وضعیت (ب) برقرار باشد و x یک پادری باشد، یا وضعیت (ج) برقرار باشد و x یک کوارک باشد.

حالا بررسی کنیم جمله‌های (۱) و (۲) در کدام جهان‌های ممکن صادق است. در جهان‌هایی با وضعیت (الف) هم (۱) صادق است و هم (۲). در جهان‌هایی با وضعیت (ب)، هم (۱) صادق است و هم (۲). در جهان‌هایی با وضعیت (ج) نیز هم (۱) کاذب است و هم (۲) (چون یک گیلاس نمی‌تواند روی کوارک جا بگیرد).

از این ماجرا به دست می‌آید که در هر دو تعبیر ما ارزش صدق (۱) و (۲) با ارزش صدق (۱) در همه جهان‌های ممکن یکسان است، اما مرجع «گره» و «گره*» متفاوت است. حالا اگر این ماجرا را به همه جمله‌های زبان تسری دهیم، تعابیر «فارسی» و «فارسی*» از زبان فارسی را خواهیم داشت.^۹ «فارسی» تعبیری است که مرجع کلمات را به شکل متعارف تعیین می‌کند (مثلاً مرجع «گره» را گره، مرجع «درخت» را درخت، و ...) اما «فارسی*» تعبیری است که مرجع کلمات را به شکل پیچیده‌ای تعیین می‌کند که شمه‌ای از آن را در تعریف گره* و پادری* دیدیم. «فارسی» و «فارسی*» در تعیین ارزش صدق تک تک جملات زبان فارسی در تک تک جهان‌های ممکن هم‌ارزند، اما مرجع‌های متفاوتی را برای واژه‌های فارسی در نظر می‌گیرند. بنابراین، حتی اگر بدانیم کدام جمله فارسی در کدام جهان ممکن صادق است، باز هم هیچ رجحانی بین «فارسی» یا «فارسی*» وجود نخواهد داشت. پس مرجع واژه‌های فارسی متعین نمی‌شوند.

پس رئالیست متافیزیکی از دست‌یابی به نظریه صادق هم طرفی برنمیست. رئالیست متافیزیکی راه‌حل دیگری نیز پیش‌رو دارد. او می‌تواند مدعی شود که میان کاربران زبانی و اشیای جهان رابطه علی وجود دارد و تعبیر و مدل مقصود تعبیر و مدلی است که همه روابط علی میان کلمات و اشیای جهان را حفظ کند. پاتنم در این باره می‌گوید:

پاسخ‌های سردستی‌ای هم به مسئله ارجاع وجود دارد. مثلاً ممکن است فیلسوفی بگوید وقتی کودکی واژه «میز» را با ادراکات حسی و تصاویر خاصی مرتبط می‌کند، این ارتباط نه به شکل سمنتیکی، بلکه به شکل علی است. این واقعیت که انطباعات بصری خاصی اتفاق افتاده‌اند علت آن است که او باورهای خاصی داشته باشد. آن انطباعات نیز معلول رخدادهای خارجی‌اند. عادتاً این انطباعات معلول حضور میزند. بنابراین، کلمه «میز» به صورت غیرمستقیم با میز خارجی در ارتباط است (Putnam 1983a: xi).

پاسخ پاتنم به این راه‌حل رئالیسم متافیزیکی چیست؟ او می‌گوید که چنین ادعایی را می‌توانیم به این شکل تقریر کنیم:

۳. این باور کودک که «میزی جلوی من است» معلول انطباعات حسی خاصی است که آن انطباعات حسی خاص نیز معلول حضور میز است.

اما همان مواجهه‌ای که با گربه و پادری داشتیم در این جا نیز جریان دارد. ممکن است فیلسوفی همین جمله را تحت «فارسی»^{*} درک کند که طی آن:

۴. این باور کودک که «میزی جلوی من است» معلول^{*} انطباعات حسی خاصی است که آن انطباعات حسی خاص نیز معلول^{*} حضور^{*} میز^{*} است.

بدین ترتیب، ممکن است جملات (۳) و (۴) شرایط صدق یک‌سانی داشته باشند، اما هم‌چنان مرجع «میز» متفاوت باشد. بنابر ادعای پاتنم:

مسئله این است که افزودن نظریه‌ای به نام «نظریه علی‌ارجاع» به زبان صوری مفروضمان صرفاً افزودن نظریه‌ی بیش‌تری به آن است (Just adding more theory). اما بزرگ‌ترکردن نظریه تأثیری در استدلال‌های اسکولم و توسیعی که از آن ارائه دادیم نخواهد داشت. درواقع، حتی می‌توانید فرض کنید که این نظریه هم از تمام جمله‌های صادق تشکیل شده است، اما هم‌چنان مدل‌های بسیاری برای آن وجود دارد (ibid.: 18).

درواقع، در این گام رئالیست متافیزیکی کوشیده بود رابطه ارجاع را با تکیه بر امری خارج از زبان/نظریه متعین کند، اما پاتنم نشان می‌دهد که هرگونه تلاشی برای تکیه بر امری خارج از زبان/نظریه لاجرم تحت زبان/نظریه تعبیر می‌شود و از آن‌جاکه نظریه به‌خودی‌خود نمی‌تواند مرجع را متعین کند، این‌گونه تلاش‌ها نیز ناموفق‌اند. این گام استدلال پاتنم به استدلال Just-more-theory مشهور شده است.^{۱۰}

بدین ترتیب، بحران پیش‌روی رئالیست متافیزیکی هم‌چنان پابرجا خواهد بود و مسئله تعیین ارجاع در دل رئالیسم متافیزیکی بدون راه‌حل باقی می‌ماند. نکته نهفته در استدلال‌های پاتنم این است که هر تلاشی از جانب رئالیست متافیزیکی برای حل مسئله تعیین ارجاع با بن‌بست مواجه می‌شود. امر ذهنی به‌خودی‌خود نمی‌تواند مرجع را متعین کند. نظریه نیز توانایی چنین کاری ندارد. تلاش برای متعین کردن مرجع با استفاده از امری و رای نظریه نیز لاجرم خود نظریه تازه‌ای است.

با این تفصیل، می‌توانیم فاز دوم استدلال پاتنم را این‌گونه خلاصه کنیم که اگر رئالیسم متافیزیکی را بپذیریم به‌ناچار با عدم تعیین ارجاع مواجه خواهیم بود. بنابراین، استدلال مدل‌تئوریتیک کامل می‌شود؛ بنابر فاز اول، رئالیست متافیزیکی به رابطه متعین ارجاع نیاز

دارد؛ اما بنابر فاز دوم هیچ مستمسکی برای برقراری چنین رابطه‌ای در دست ندارد. بنابراین، رئالیست متافیزیکی با نوعی ناسازگاری درونی مواجه است.

۳.۳ صورت‌بندی استدلال (۲)

در گام پیشین، گزارش کاملی از استدلال مدل‌تئوریتیک ارائه دادم که طبق آن رئالیسم متافیزیکی حاوی نوعی ناسازگاری درونی می‌بود. در این گام می‌کوشم، با تکیه بر آن توضیحات و البته موضع پاتنم در قبال درک متعارف، صورت‌بندی تازه‌ای از این استدلال به دست دهم. در این صورت‌بندی، مقدمه نخست به شرح زیر است:

مقدمه نخست: اگر رئالیسم متافیزیکی برقرار باشد، آن‌گاه نمی‌توان رابطه ارجاع متعینی میان واژه (که در ساحت ذهن است) و مرجع آن (که در ساحت جهان خارج است) برقرار کرد.

توجیه مقدمه نخست همان استدلال‌هایی است که پاتنم ارائه داد تا نشان دهد که رئالیسم متافیزیکی هیچ مستمسکی برای متعین کردن رابطه ارجاع ندارد. اما پیش از معرفی مقدمه دوم باید از موضع پاتنم در قبال متعین بودن یا نبودن رابطه ارجاع مطلع شویم. در گزارش استدلال مدل‌تئوریتیک دیدیم که پاتنم معتقد است رئالیست متافیزیکی لاجرم با نوعی عدم تعین ارجاع مواجه خواهد بود. اما خود پاتنم که در مقام نقد رئالیست متافیزیکی است چه موضعی در قبال ارجاع دارد؟ آیا ارجاع را متعین می‌داند یا نامتعین؟

در بحث از انگیزه پاتنم برای حمله به رئالیسم متافیزیکی گفته شد که پاتنم می‌خواهد تا حد امکان از درک متعارف ما دفاع کند. به اعتقاد پاتنم، درک متعارف ما ارجاع را متعین می‌داند و هیچ چالشی از این دست بر آن وارد نیست (Ebbs 1992: 21). بنابراین، از نظر پاتنم به اقتضای درک متعارف ما رابطه ارجاع رابطه‌ای متعین است. پس هر نظریه‌ای که به عدم تعین ارجاع منجر شود با نوعی برهان خلف مواجه است. با تکیه بر این رویکرد پاتنم، می‌توانیم مقدمه دوم را چنین طرح کنیم:

مقدمه دوم: میان واژه و مرجع آن رابطه متعین ارجاع برقرار است.

بدین ترتیب، استدلال (۲) را می‌توان به این شکل صورت‌بندی کرد:

استدلال (۲)

مقدمه نخست: اگر رئالیسم متافیزیکی برقرار باشد، آن‌گاه نمی‌توان رابطه ارجاع متعینی میان واژه (که در ساحت ذهن است) و مرجع آن (که در ساحت جهان خارج است) برقرار کرد؛

مقدمه دوم: میان واژه و مرجع آن رابطه متعین ارجاع برقرار است؛
• رنالیسم متافیزیکی برقرار نیست.

حالا استدلال (۲) و تقریری را که پیش‌تر و در دو فاز از استدلال مدل‌تئوریتیک ارائه کردم مقایسه می‌کنیم. به نظر من، هرکدام از آن‌ها دست‌کم یک مزیت بر دیگری دارد. استدلال (۲) خاص‌تر از تقریر سابق است. در این استدلال، مقدمه دوم برآمده از موضع پاتنم درباره وظیفه فیلسوف در دفاع حداکثری از درک متعارف است، درحالی‌که تقریر سابق به چنین موضعی لاشرط است و فارغ از این‌که وظیفه فیلسوف را دفاع حداکثری از درک متعارف بدانیم یا خیر، نشان می‌دهد که رنالیسم متافیزیکی فی‌نفسه نوعی ناسازگاری دارد. با این حال، یکی از مزیت‌های استدلال (۲) آن است که می‌توان آن را به استدلالی فراتر از این بحث تعمیم داد و برپایه آن، لب‌کلام پاتنم در رد دوگانه ذهن و جهان خارج را به‌خوبی دریافت. در ادامه این کار را انجام خواهیم داد.

در بخش پیش، برپایه استدلال پاتنم در حوزه برون‌گرایی معنایی، استدلال (۱) را معرفی کردم. در این جا نیز برپایه استدلال مدل‌تئوریتیک پاتنم، استدلال (۲) را معرفی کردم. در بخش بعدی، مشابهت‌های این دو استدلال را بررسی می‌کنم تا نهایتاً استدلالی را استخراج کنم که حاوی اندیشه پشتیبان هر دوی آن‌هاست.

۴. وجوه مشترک بین استدلال‌های (۱) و (۲)^{۱۱}

هرچند برون‌گرایی و انتقاد از رنالیسم متافیزیکی در دو حوزه مجزا از یکدیگر طرح می‌شوند و بالتبع استدلال‌های (۱) و (۲) نیز چنین وضعی خواهند داشت، اما بین این دو استدلال مشابهت‌هایی وجود دارد که به ما نشان می‌دهد که پاتنم در هر دو استدلال از یک راه‌برد مشترک استفاده کرده است. آن شباهت‌ها کدام‌اند؟ در ادامه پنج مورد از این شباهت‌ها را برمی‌شمریم و هرکدام را توضیح می‌دهیم.

۱.۴ رابطه ارجاعی

همان‌گونه‌که پیش‌تر گفتیم، رابطه میان ذهن و جهان خارج و مشخصاً رابطه ارجاعی یکی از دغدغه‌های اصلی پاتنم است (Putnam 1993). پاتنم حتی پا را از این فراتر می‌گذارد و معتقد است که این رابطه مسئله اصلی فلسفه تحلیلی است؛ به این بیان که فیلسوفان تحلیلی

بیش از همه با این مسئله سروکار دارند و از میان مسائل پیش‌روی آنان این مسئله نقش محوری ایفا می‌کند (Gaynesford 2006: 58).

با این توضیح، می‌بینیم که پاتنم هم در استدلال (۱) و هم در استدلال (۲) با مسئله ارجاع سروکار دارد. در استدلال (۱) رابطه تعیین‌بخشی معنا ذیل رابطه ارجاع طبقه‌بندی می‌شود و در استدلال (۲) نیز صریحاً از تعیین یا عدم تعیین رابطه ارجاع سخن گفته شده است. بنابراین، می‌توان گفت که پاتنم در هر دو استدلال دغدغه‌اش درباره رابطه ارجاعی را پی گرفته است.

۲.۴ دوساحتی بودن موضع مردود

اجمالاً در هر دو استدلال موضع موردحمله دیدگاهی است که قائل به انفکاک ساحت ذهن از جهان خارج و استقلال این دو از یکدیگر است. اما تفصیل این نکته:

در گزارش برون‌گرایی معنایی گفته شد که پاتنم به دیدگاهی حمله می‌کند که معنا را صرفاً درون «سر» می‌داند. علاوه بر آن، گفته شد که از نظر پاتنم طبق این استدلال نه تنها معنا صرفاً در «سر» نیست، بلکه ذهن نیز بیرونی و فراتر از ذهن است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که از نظر پاتنم موضع موردحمله در برون‌گرایی معنایی دیدگاهی است که ذهن را امری صرفاً درونی تلقی می‌کند و به مرز قاطعی میان ذهن و جهان خارج معتقد است.

پیش‌تر مؤلفه‌های رئالیسم متافیزیکی را برشمردیم، اما باید توجه داشته باشیم که از نظر پاتنم هسته رئالیسم متافیزیکی انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج است (Heil 2001: 402). فراتر از آن، پاتنم بحران عدم تعیین ارجاع در رئالیسم متافیزیکی را نیز صریحاً برخاسته از همین انفکاک می‌داند. از نظر او:

همین تمایز [تفکیک] میان جهان واقعی و جهان ذهنی (و تمایزهای مشابه آن میان باور و باور اپوخه‌شده) بخشی از این پازل را توضیح می‌دهد. اگر جهانی متشکل از اشیای مستقل از ذهن و گفتمان‌ها را بپذیریم، آن‌گاه تعداد بسیار زیادی «رابطه مطابقت» وجود خواهند داشت که نماینده روابط بالقوه و محتمل ارجاع خواهند بود (Putnam 1981a).

بدین ترتیب، می‌توان گفت که پاتنم، هم در استدلال (۱) و هم در استدلال (۲)، در مقام حمله به دیدگاهی است که به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج و استقلال آن دو از یکدیگر قائل است.

۳.۴ انفکاک منجر به عدم تعین

شباهت سوم آن است که در هر دو استدلال ادعا می‌شود که اگر قائل به انفکاک میان ذهن و جهان خارج شویم، رابطه ارجاعی میان آن‌ها نامتعین خواهد شد. در این استدلال‌ها، راه‌برد کلی پاتنم آن است که وضعیت‌هایی را به‌تصویر بکشد که در آن‌ها، به‌سبب انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج، ذهن با چندین وضعیت بدیل از جهان خارج یا جهان خارج با چندین تعبیر بدیل از یک نظریه متناظر باشد، اما ذهن یا جهان خارج نتوانند از میان وضعیت‌های بدیل نمونه متعینی را انتخاب کنند.

۴.۴ قول به تعین ارجاع

همان‌طور که گفته شد، پاتنم معتقد است که وظیفه فیلسوف دفاع حداکثری از درک متعارف و شهودهای رئالیستی ماست. در هر دو استدلال، پاتنم، با تکیه بر این ایده خود، نتیجه می‌گیرد که رابطه ارجاعی میان ذهن و جهان خارج متعین است. به‌بیان‌دیگر، از نظر پاتنم، «نامتعین بودن رابطه ارجاعی» همانند برهان خلفی است که هر دیدگاه منجر به آن را باطل می‌کند.

۵.۴ استنتاج نوعی درهم‌تنیدگی

در هر دو استدلال، نتیجه حاصل نفی انفکاک میان ساحت ذهن و جهان خارج است. در استدلال (۱) پاتنم نهایتاً نتیجه می‌گیرد که معنا امری صرفاً در «سر» نیست و در پی آن مدعی می‌شود که ذهن صرفاً در سر نیست. با این سخن، پاتنم مرز قاطع میان ذهن و جهان خارج را درمی‌نوردد. در استدلال (۲) نیز نتیجه عبارت است از نفی رئالیسم متافیزیکی که هسته آن انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج است. این نکته زمانی تأیید می‌شود که بدانیم وقتی رئالیسم متافیزیکی را نفی می‌کند، لاجرم به‌سراغ موضع ایجابی خود می‌رود و رئالیسم درونی را معرفی می‌کند؛ موضعی که طبق ادعای خود او:

دیدگاهی است که در آن ذهن صرفاً «چی‌کننده» جهان نیست، جهانی که پذیرای صرفاً یک توصیف برآمده از یک نظریه صادق باشد. البته دیدگاه من این هم نیست که ذهن به جهان سروشکل می‌دهد. اگر بخواهم از زبان استعاره بهره بگیرم، بیان استعاره [دیدگاه من] چنین است: ذهن و جهان در کنار هم به ذهن و جهان سروشکل می‌دهند (Putnam 1981b: xi).

در این جا، شعار «ذهن و جهان در کنار هم ...» نمایان گر قول به درهم تنیدگی و توافذ (interpenetration) ذهن و جهان خارج است. علاوه بر آن، بعدتر در مقام تبیین همین شعار می گوید که واقعیت و قرارداد درهم تنیده اند و نمی توان آن دو را از یکدیگر جدا کرد (Putnam and Conant 1992: x). فارغ از این که محتوای دقیق چنین ادعایی چیست اجمالاً می توانیم بپذیریم که نتیجه پاتنم در استدلال (۲) نیز قول به درهم تنیدگی ذهن و جهان خارج است.

بدین ترتیب، پنجمین وجه شباهت میان دو استدلال همین خواهد بود که از نظر پاتنم این دو استدلال به گونه ای از درهم تنیدگی ذهن و جهان خارج خواهد انجامید. اما این سؤال گشوده خواهد ماند که مراد از درهم تنیدگی ذهن و جهان خارج در ادبیات پاتنم چیست. در این بخش، پنج شباهت میان استدلال های (۱) و (۲) را طرح کردم. این شباهت ها به ما کمک می کنند تا بتوانیم اندیشه پشتیبان این دو استدلال را استخراج کنیم. در ادامه، این اندیشه پشتیبان را معرفی می کنم.

۵. اندیشه پشتیبان استدلال های پاتنم

دو استدلال استخراج کردیم و شباهت هایشان را برشمردیم. حال با تکیه بر این دو استدلال و شباهت های میان آنها می توانیم استدلال دیگری را طرح کنیم که اندیشه پشتیبان این دو استدلال را نشان می دهد. این استدلال از این قرار است:

پشتیبان استدلال های پاتنم:

مقدمه نخست: اگر ذهن و جهان خارج منفک و مستقل از یکدیگر باشند، آن گاه هیچ رابطه ارجاعی متعینی میان آنها برقرار نخواهد بود؛

مقدمه دوم: اما میان این دو رابطه التفاتی متعینی برقرار است؛

∴ ذهن و جهان خارج مستقل از یکدیگر نیستند/ ذهن و جهان خارج درهم تنیده اند.

توجیه مقدمه نخست بر پایه استدلال هایی مشابه استدلال مدل تئوریک یا استدلال مبتنی بر ماجرای دوقلوی زمین است. همان گونه که پیش تر گفته شد، راهبرد هر دو استدلال مشترک است؛ در آنها وضعیت هایی را به تصویر می کشد که، به سبب انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج، ذهن با چندین وضعیت بدیل از جهان خارج یا جهان خارج با چندین تعبیر بدیل از یک نظریه متناظر می شود، اما ذهن یا جهان خارج نمی توانند از میان وضعیت های بدیل پیش رویشان نمونه را متعین کنند.

توجیه مقدمه دوم نیز برآمده از اعتباری است که پاتنم به درک متعارف می‌بخشد. از آن‌جاکه درک متعارف اقتضا دارد که رابطه ارجاعی میان ذهن و جهان خارج متعین باشد، از این‌رو پاتنم این ادعا را به‌مثابه مقدمه‌ای در استدلال استفاده می‌کند و هر نظریه نافی آن را باطل می‌داند.

دو نکته درباره این استدلال:

۱. در این استدلال از رابطه «ذهن و جهان خارج» سخن گفته‌ایم. اما این استدلال قابل‌تعمیم است به هر دو وعایی که میان آن‌ها رابطه ارجاعی برقرار خواهد شد. بنابراین، حتی در مواجهه با رویکردی مانند ایدئالیسم بارکلی (که جهان خارج اساساً ماهیت مُدرک‌بودگی دارد) نیز می‌توان از این استدلال استفاده کرد. پاتنم نیز مشخصاً در جایی به ایدئالیسم بارکلی اشاره کرده و به‌سبب قول او به انفکاک میان ذهن و جهان مُدرک او را در اردوگاه رئالیسم متافیزیکی جای داده است (Putnam 1981d: 56-57).

۲. هرچند در این‌جا از «رابطه ارجاعی» سخن گفته‌ایم، اما می‌توان این رابطه را عام‌تر در نظر گرفت و به «رابطه التفاتی» تعمیم داد. در این حالت، رابطه التفاتی، علاوه‌بر رابطه ارجاع و رابطه تعین‌بخشی مصادیق، شامل دسترسی معرفتی نیز خواهد بود. در جایی که دسترسی معرفتی محل بحث باشد، مفاد مقدمه نخست چنین خواهد بود: اگر قائل به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج باشیم، معرفت به جهان خارج ناممکن خواهد بود.

۶. نتیجه‌گیری

پاتنم یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان فلسفه تحلیلی بود که برخی از آثار و ادعاهای او باب تازه‌ای در حوزه‌های مختلف فلسفی گشوده است. دو نمونه از این ادعاها عبارت‌اند از استدلال او به نفع برون‌گرایی معنایی در مقاله «معنای معنا» و استدلال او علیه رئالیسم متافیزیکی در دوره رئالیسم درونی‌اش. بنابر ظاهر این دو استدلال، این گمان‌چندان بعید نیست که این دو ادعا در دو حوزه مختلف (یکی حوزه معنا و سمنتیک و دیگری در حوزه انتولوژی و متافیزیک) طرح شده‌اند و ارتباط و شباهت چندانی با یک‌دیگر ندارند. اما در مقاله حاضر نشان دادیم که، باوجود اختلافات ظاهری میان این دو استدلال، هر دو با یک اندیشه واحد پشتیبانی می‌شوند.

به این منظور، هریک از این استدلال‌ها را گزارش و برپایه ایده‌های پاتنم هرکدام از آن‌ها را به شکل تازه‌ای صورت‌بندی کردم. بدین ترتیب به دو استدلال (۱) و (۲) دست یافتیم. این دو استدلال دست‌کم از پنج جهت شباهت‌هایی به هم داشتند: نخست، مسئله ارجاع در هر دو محل بحث بود؛ دوم، در هر دو موضع مردود عبارت بود از دیدگاهی که به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج معتقد است؛ سوم، در هر دو ادعا بر این است که انفکاک یادشده منجر به عدم تعیین رابطه ارجاعی می‌شود؛ چهارم، برپایه اعتباربخشی به درک متعارف، هر دو استدلال رابطه ارجاعی را رابطه‌ای متعین می‌دانند؛ پنجم، در هر دو، نوعی درهم‌تنیدگی میان ذهن و جهان خارج به دست می‌آید. با تکیه بر این استدلال‌ها و شباهت‌های میان آن‌ها، استدلالی با عنوان «پشتیبان استدلال‌های پاتنم» معرفی کردم که در واقع بن‌مایه این دو استدلال به حساب می‌آید.

اما دستیابی به این اندیشه پشتیبان چه نتایجی در پی دارد؟ پاتنم معتقد است که مسئله رابطه میان ذهن و جهان خارج یکی از اساسی‌ترین مسائل فلسفه مدرن و مشخصاً فلسفه تحلیلی است. او خود نیز بخش زیادی از تفلسفش را به این مسئله اختصاص داده است. با استفاده از این اندیشه پشتیبان می‌توان مشاهده کرد که: نخست، پاتنم در حوزه‌های مختلف مربوط به این مسئله با راه‌برد مشترکی پا به میدان گذاشته است؛ دوم، راه‌برد او از این قرار است که نشان دهد قول به انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج منجر به بحران‌های حل‌ناشدنی (مشخصاً نامتعیین‌بودگی رابطه ارجاعی) می‌شود؛ سوم، می‌توان فهمید که پاتنم در هر دو حوزه اهمیت زیادی برای درک متعارف قائل است و برپایه آن نظریه‌پردازی می‌کند؛ چهارم، می‌توان فهمید که برون‌گرایی معنایی و رئالیسم درونی (دو موضع ایجابی پاتنم که اولی به جای صرفاً درونی‌دانستن معنا نشسته و دومی به جای رئالیسم متافیزیکی) در این نکته مشترک‌اند که مرز قاطع میان ذهن و جهان خارج را درمی‌نوردند و به درهم‌تنیدگی میان این دو ساحت قائل‌اند.

در این مقاله، چند سؤال گشوده باقی می‌ماند:

۱. آیا پس از تحلیل دقیق استدلال برون‌گرایی معنایی و استدلال مدل‌تئوریتیک معتبر و درست خواهند بود؟
۲. آیا وظیفه فیلسوف دفاع حداکثری از درک متعارف است؟
۳. مراد از درهم‌تنیدگی ذهن و جهان خارج چیست؟

پی‌نوشت‌ها

۱. پاتنم، برای آن‌که بتواند ثبات معنا در عین تغییر باورهای آدمیان را حفظ کند، میان «فهم» (conception) و «مفهوم» (concept) تمایز می‌گذارد. «فهم» فرد از یک واژه برآمده از شبکه باورهای فرد درباره آن واژه است، اما «مفهوم» آن واژه امری بیرونی است که براساس محیط خارج متعین می‌شود. بنابراین ممکن است من و فردی که در قرن هفدهم می‌زیست، به‌علت شبکه‌های باور متفاوتمان درباره «آب»، فهم متفاوتی از «آب» داشته باشیم، اما به‌دلیل ثبات مصداق آن در خارج «مفهوم» آن ثابت و یکسان است.
 ۲. مراد از «وضعیت روان‌شناختی» وضعیتی است که نسبت به عالم و رای ذهن لابلش شرط باشد؛ به این بیان که مقتضی وجود یا عدم چیزی در جهان غیرذهنی نباشد.
 ۳. شاید اشکال شود که افرادی مانند فرگه، که معنا را در وعای سومی جای می‌دهند، (۱) را می‌پذیرند، اما «صرفاً ذهنی بودن معنا» را نه. در پاسخ باید گفت که پاتنم در مقام نفی دوگانه ذهن - جهان خارج است و مرادش از «صرفاً ذهنی بودن معنا» آن است که «معنا حاوی مؤلفه‌ای از جهان خارج نیست». بنابراین، پاتنم در مقام رد این دیدگاه است و از آن‌جاکه فرگه نیز با این دیدگاه موافق است، او نیز موردحمله پاتنم قرار خواهد گرفت.
4. Meaning just ain't in the head.
۵. پاتنم و تعدادی از مفسران او صورت‌بندی‌های کم‌وبیش متفاوتی ارائه کرده‌اند، اما اختلاف میان آن‌ها تأثیری در بحث ما ندارد.
 ۶. اجمالاً صورت استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمیره از این قرار است:
الف) اگر رئالیسم متافیزیکی برقرار باشد، آن‌گاه ممکن است جمله «من مغزی در خمیره‌ام» صادق باشد؛
ب) ممکن نیست که جمله «من مغزی در خمیره‌ام» صادق باشد؛
ج) پس رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست.
 ۷. پاتنم استدلال مدل‌تئوریتیکش را در سه مقاله و هم‌چنین در مقدمه یکی از کتاب‌هایش طرح کرده است. این چهار اثر عبارت‌اند از: «رئالیسم و خرد» (1977)؛ «مسئله‌ای در باب ارجاع» (1981a)؛ «مدل‌ها و واقعیت» (1983b)؛ و مقدمه کتاب *رئالیسم و خرد* (1983a). در این مقاله، بیش‌تر بر خوانش «مسئله‌ای در باب ارجاع» تکیه کرده‌ام.
 ۸. مراد از نظریه ایدئال نظریه‌ای است که همه شرایط درونی لازم برای یک نظریه را داشته باشد. سرسلسله این شرایط «انسجام» است.
 ۹. گفتنی است در این‌جا وقتی کلمه فارسی را بدون گیومه استفاده می‌کنیم مراد زبان فارسی است و وقتی داخل گیومه استفاده می‌کنیم، منظور تعبیری از زبان فارسی است.

۱۰. پاتنم راه‌حل دیگری را نیز پیش‌روی رئالیست متافیزیکی می‌گذارد: تمسک به نظریهٔ ارجاع جادویی که طی آن بین واژه و مصداق در جهان خارج چیزی مانند اشعه وجود دارد که رابطه را متعین می‌کند. در ادبیات پاتنم، این فرض آن‌چنان دور از ذهن تلقی می‌شود که در این‌جا برای تلخیص استدلال آن را کنار می‌گذارم.

۱۱. البته باید توجه داشت که احصای موارد شباهت میان این دو استدلال به‌معنای نفی وجود اختلافاتی میان آن‌ها نیست.

کتاب‌نامه

- Button, Tim (2015), *Limits of Realism*, Oxford: Oxford University Press.
- Ebbs, Gary (1992), "Realism and Rational Inquiry", *Philosophical Topics*, vol. 20, no. 1.
- Floyd, Juliet (2005), "Putnam's 'The Meaning of 'Meaning': Externalism in Historical Context", in: *Hilary Putnam*, Yemima Ben-Menahem (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Gaynesford, Maximilian de (2006), *Hilary Putnam*, Montreal: McGill-Queen's University Press.
- Heil, John (2001), "Hilary Putnam", in: *A Companion to Analytic Philosophy*, Aloysius Martinich, David Sosa (eds.), Malden, Mass: Blackwell.
- Putnam, Hilary (1975), "The meaning of 'meaning'", in: *Minnesota Studies in the Philosophy of Science*, vol. 7.
- Putnam, Hilary (1977), "Realism and Reason", in: *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*, vol. 50, no. 6.
- Putnam, Hilary (1981a), "A Problem about Reference", in: *Reason, Truth, and History*, Hilary Putnam, Cambridge: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1981b), *Reason, Truth, and History*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1981c), "Two Conceptions of Rationality", in: *Reason, Truth, and History*, Hilary Putnam, Cambridge: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1981d), "Two Philosophical Perspectives", in: *Reason, Truth, and History*, Hilary Putnam, Cambridge: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1983a), "Introduction: An overview of the problem", in: *Realism and Reason*, Hilary Putnam, Cambridge, New York: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1983b), "Models and Reality", in: *Realism and Reason*, Hilary Putnam, Cambridge, New York: Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1987), *The Many Faces of Realism*, (*The Paul Carus lectures*), Open Court Publishing Company.
- Putnam, Hilary (1992a), "A Defence of Internal Realism", in: *Realism with a Human Face*, Hilary Putnam and James Conant, Cambridge, Mass., London: Harvard University Press.
- Putnam, Hilary (1992b), "Replies", *Philosophical Topics*, vol. 20, no. 1.

پاتنم، برون گرایبی معنایی، و استدلال مدل تئورتیک ۱۲۹

Putnam, Hilary (1993), "The Question of Realism", in: *Words and Life*, Hilary Putnam, James Conant (ed.), Cambridge, Mass., London: Harvard University Press.

Putnam, Hilary (1995), "Comments and Replies; Reply to David Wiggins", in: *Reading Putnam*, Peter Clark and Bob Hale, Oxford: Wiley-Blackwell.

Putnam, Hilary and James Conant (1992), *Realism with a Human Face*, Cambridge, Mass., London: Harvard University Press.